

۹۹

بعضی در وی خرد بینی پاشند

وی را آن بقتلادی ویم

وقت گفتن بنده صند بر تنه نکین  
ز سیدیه بود و چون سخن در وقت  
گفته شود بر سر جا نگاه دارد  
نخست با از در وطن و  
ایداچ

سرخو بن وی اشک از گدازه با خلق با رکعت و بر اعلا داد مرغی است خلوت  
خواند شیخ الاسلام گفت که آن گفتن جلاج را با نقض است نه کرامت اگر وی نام  
بودی و بر آن نبفتادی سخن اهل باید گفت تا سر آن اشک را نشود چون با نا  
کوی بر وی جمله کرده باشی و تا ازان کردند عقوبت رسد و نیز شیخ الاسلام  
گفت وی دایچه می گفت تا نام بود آن وی دوان نام بود آن سخن مقام نفس  
وز ننگانی وی بودی بر وی کسی مینگفت که چیزی در وی است وقت گفتن  
نبود و محرم نبود من سخن میگویم به از کوه وی می گفت و عامه میباشند  
اما آنک از می آید و آن سخن بوسیده میماند زیرا که هر که اهل آن نبود خود من  
نیاید شیخ ابو عبد الله خیف کوید که چندی بسیار در زندان شده سرای میگو  
دیدم قریش بگو و مجلس بگو و بیست و هفت و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد  
روی ایستاده غلام را گفتن شیخ کجا است گفت در سفایه گفتن چند کاهست  
خدمت شیخ میگو گفت هفتاد ماه گفت درین زندان میگو گفت با  
من بنده این هر روز هزار رکعت نماز نافله میکند لکن گفت این درهای  
خانها که بیست و نه روز یکی زندان است در وی با خوبی پیش ایشان میروند  
نصیحت میکند و سبک و موی ایشان میخند گفتن چه میخورد گفت هر روز  
خوان با نان طعام پیش او می آوریم ساعتی در همه نگاه میکند نگاه  
سر آن گفتن آن میند و در همه میکند و ازان هیچ می خورد نگاه از پیشش

وی صلاح نفرین کرد و گفت هر که بروی که در دست و پایش برزد و چشم بر کند  
و بزاد کتد و آن همه واقع شد بد عای استاد وی **عبد الملک اشک**  
**رحمة الله تعالی** شیخ الاسلام گفت که عبد الملک اشکان شاگرد جلاج است و چنانچه  
سال عمر وی بوده با شریف جنم عقیدت بود در بلیغ وی و پدر من و پیر فانی  
و ابو الحسن طبری و ابو القاسم چنانچه همه یاد آن شریف جنم بودند و شریف  
جنم پدر صرا ز همه مه میداشتند پدر من گفت که عبد الملک اشکان گفته  
که وقتی جلاج را گفتیم که ای شیخ عارف که باشی گفت عارف آن باشد که در زوزه  
ششبه شش روز مانده از ماه زوال قعدا سه تنه و ثلثه و بر بیاب الطاق  
برند بغداد و دست و پای وی برند و چشم وی بر کند و بگو سار بر دار کنند  
و بسوزانند و خاک وی بر باد دهند عبد الملک گفت چشم نهاد مر آن وی بود  
و آن همه که گفته بود با وی بگردند شیخ الاسلام گفت نلام که آن میدانست  
که آن وی خواهد بود با خود چنان میگفت آن خود وی را بود یا شاگرد وی را  
بود هیچکس نام او را نهد با وی بگفتند و پاشا کرد آن حسین نام کرد در دوف  
اهلباس عطا اهرم سبب وی بگفتند **اراهم فأنک وقیل جدم فانک**  
کبیت وی ابو الفانک است بغدادیست با جید و نووی صحبت داشته و کان  
بکره وی نیز شاگرد جلاج بود و منسوب بوی وی کوید که از شیخ کرد و پیر را کرد  
الله تعالی را بخواند دیدم گفتن خداوند را اینچنین بود که با حسین کردی بنده خود گفت

ابراهیم بن تانک نه نام این شخص  
حال وی مذکور میگردد در ابراهیم  
ولید قول است که نام وی حمد است  
و فانک بفتح فاء و کسر ایشانه نوا  
و کاف ی

و کان احمد  
میگوید و برای کوی است و  
تعظیم میگردد ی